كارويژه‌هاى حكومت دينى

در قبال فرهنگ و باورهاى اجتماعى در آموزه‌هاى علوى

محمّدرضا كريمى‌والا1

چكيده

آموزه‌هاى علوى ـ به عنوان شاخصى تمام‌نما از معارف الهى ـ كارويژه‌هايى را براى حكومت دينى در عرصه فرهنگ و باورهاى اجتماعى مقرر مى‌نمايد تا تلاش كارگزارانِ حكومت دينى در التزام به آنها تضمين‌گر حيات اجتماعى مطلوب و نويدبخش جامعه‌اى تعالى‌جو و سعادت‌طلب باشد. آموزه‌هاى علوى را در اين زمينه مى‌توان در ضمن سرشاخه‌هاى زير ملاحظه نمود:

احياى فرهنگ متعالى و انسان‌ساز قرآن و ترويج معارف اصيل وحيانى، تلاش مستمر در اصلاح تفكر و ايده‌هاى كارگزاران نظام سياسى و بهره‌گيرى از كاردانانِ آشنا به سلوك الهى، اصلاح ساختار اجتماعى از طريق حفظ همبستگى و وفاق ملى، مبارزه با گروه مترفين، زدودن روحيه استكبار و دنياطلبى، برچيدن بدعت‌هاى ناصالح و احياى سنت‌هاى اصيل اسلامى.

نوشتار حاضر درصدد وانمايى كارويژه‌هاى فوق با استناد به سيره و بيانات اميرمؤمنان(ع) است تا در پرتو آن نمايى روشن از وظايف حكومت دينى در قبال فرهنگ و باورهاى اجتماعى ارائه دهد.

كليدواژه‌ها: معارف الهى، نظام سياسى، فرهنگ اسلامى و جاهلى، حكومت دينى، وفاق ملى، مُترفين، سنت، بدعت.

مقدّمه

همان‌گونه كه شكل‌گيرى فرهنگ و باورهاى عمومى بر اساس شاخص‌هاى الهى و انسانى، بسترى مساعد و مناسب براى تربيت صحيح انسان‌ها و تعالى و شكوفايى استعدادهاى فطرى آنان محسوب مى‌شود، ناشايستگى فرهنگ و الگوپذيرى جامعه از اخلاق و سنت‌هاى ناروا، زمينه‌ساز گم‌راهى و سقوط افراد در انواع شرارت‌ها و بدى‌ها خواهد بود.

اميرمؤمنان على(ع) در جملات درربار خويش در اين رابطه مى‌فرمايد: در خوى و فرهنگ ناشايست، هيچ‌گونه عزت و شرافتى نخواهد بود-1 و آن‌كس كه كم‌بهره از خلق و خويى ]انسانى[ است بدى‌ها و شرارت‌هاى او زياد مى‌شود.2

و در تأكيد بر اهميت تحصيل اخلاق نيك مى‌فرمايد: نياز مردم به تحصيل اخلاق و تربيت شايسته بيش از نيازهاى اقتصادى آنهاست3 ]چراكه آن نياز روح وجان آدمى است، و نيازهاى اقتصادى خواست جسم و تن، و روشن است كه نياز روح و روان مقدم بر نياز جسم و تن است.[

بى‌ترديد آموزه‌هاى وحيانى مكتب علوى كه ترسيم‌گر افق‌هاى شايان جامعه‌اى پيشرو و متعالى ـ به ويژه در زمينه فرهنگ و باورهاى اجتماعى ـ است، الگويى مطمئن براى دست‌يابى به راه‌كارها و شيوه‌هاى مؤثر در ايجاد اصلاحات در عرصه فرهنگ و باورهاى اجتماعى خواهد بود.

به طور عمده آموزه‌هاى علوى در خصوص كارويژه‌هاى حكومت دينى، در زمينه اصلاح فرهنگ و باورهاى اجتماعى را در ذيل سه محور اساسى مى‌توان شناسايى و تبيين نمود:

1. احياى فرهنگ متعالى و انسان‌ساز قرآن و ترويج معارف اصيل وحيانى؛

2. اصلاح تفكر و ايده‌هاى كارگزاران نظام سياسى و بهره‌گيرى از كاردانانِ آشنا به سلوك الهى؛

3. اصلاح فرهنگ و فرهنگ‌سازى در پرتو اصلاح ساختار اجتماعى؛ با از بين بردن اختلاف‌هاى اجتماعى و تلاش در راستاى وفاق ملى و همنوايى آراء، مبارزه با گروه مترفين و تلاش در زدودن روحيه استكبار و دنياطلبى، برچيدن بدعت‌ها و تلاش در احياى سنت‌هاى اصيل اسلامى.

در مباحث اين نوشتار تلاش خواهيم كرد تا با استناد به بيانات و سيره مولا اميرمؤمنان على(ع) به تبيين محورهاى فوق پرداخته و در اين زمينه نمودارى از وظايف حكومت دينى را در قبال فرهنگ و باورهاى اجتماعى شناسايى و تبيين نماييم.

هرچند محققانِ عرصه انديشه اسلامى از ديرباز خوشه‌چين معارف علوى بوده و رهاورد تلاش آنان تأليفات گران‌سنگى در عرصه‌هاى مختلف انسانى و اجتماعى، هم در بعد نظرى و هم در مرحله عمل مى‌باشد، اما براى تنظيم و ارائه چارچوبى مشخص از وظايف حكومت اسلامى در زمينه فرهنگ و باورهاى اجتماعى از نظرگاه «انديشه علوى» پيشينه خاصى ملاحظه نمى‌شود، البته سررشته‌هايى از اين مبحث به نحو عام و با الهام از آموزه‌هاى مكتب اسلام را در نظريات انديشوران بزرگى همچون فارابى، غزالى و خواجه نصيرالدين طوسى به هنگام ارائه ويژگى‌ها و ساختار مدينه فاضله و آرمانى آنان و نيز در تكاپوى محققان متأخر در وانمايى انديشه‌هاى امام على(ع) مى‌توان ملاحظه نمود.

1. تربيت و اصلاح فرهنگى در پرتو احياى فرهنگ متعالى قرآن

بى‌شك، تربيت، حياتى‌ترين مقوله انسانى و ضرورى‌ترين نياز جامعه بشرى است و بازگشت عمده زمينه‌هاى «صلاح و فساد» و «سعادت و شقاوت» به نوع تربيت مى‌باشد و از اين‌رو، در پرتو تربيت صحيح و واقعى، فرهنگ حاكم بر جامعه اصيل و ارزشمند شده، تعالى و خودباورى براى آحاد جامعه ارزانى خواهد شد.

روشن است كه چنين رهاورد مباركى منوط به پشتوانه بينشى متقن ـ كه به طور حتم در ضمن تعاليم آسمانى قابل حصول است ـ مى‌باشد تا در پرتو آن، فرد از مصالح حقيقى و نتايج واقعى كردار خويش به طور دقيق آگاه شده و ضمن توانايى بر شكوفايى و تقويت گرايش‌هاى فطرى مقدس خويش، خواهش‌هاى غريزى را كنترل نمايد و با هوا و هوس و انديشه‌هاى شيطانى كه زشتى‌ها و پليدى‌ها را خير و صلاح، و ارزش‌هاى والاى انسانى را مبهم و ناآشنا مى‌نمايند، مقابله كند.

قرآن كريم، ايجاد تحولاتِ تربيتى متعالى در انسان‌ها و نجات آنان از انحرافات و گم‌راهى‌ها را از طريق وانمايى معارف الهى، رسالت تمامى انبياى الهى(عليهم‌السلام) دانسته و از آن به عنوان مرحمت بزرگ خداوند براى مؤمنان ياد نموده است: (لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولا مِنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ) (آل‌عمران: 164)؛ خداوند بر مؤمنان منت نهاد ]و نعمت بزرگى بر آنان بخشيد [هنگامى كه در ميان آنها پيامبرى از خودشان برانگيخت؛ كه آيات او را بر آنها بخواند و آنها را ]از گم‌راهى‌ها و ذلالت‌ها[ پاك كند و كتاب و حكمت بياموزد، و البته پيش از آن در گم‌راهى آشكارى بودند.

اين كتاب آسمانى، اصلاح فرهنگ عمومى و نجات افراد از گم‌راهى جهالت و رذالت اخلاقى، از طريق تلاوت آيات الهى و تعليم معارف وحيانى را رسالت مهم پيامبر اكرم(ص) معرفى نموده و مى‌فرمايد: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (جمعه: 2)؛ او كسى است كه در ميان افراد درس‌ناخوانده پيامبرى را از خودشان برانگيخت، تا آيات خدا را تلاوت كند و آنان را ]از رذائل اخلاقى [پاكيزه گرداند و كتاب و حكمت را به آنان بياموزد، هرچند پش از آن در گم‌راهى آشكارى بودند.

بر اساس همين رسالت الهى، رسول اكرم(ص) به ويژه پس از استقرار حكومت اسلامى، تلاش‌هاى گسترده‌اى براى آموزش همگانى معارف اسلامى نمود و كارگزاران را مأمور اصلاح فرهنگ و اخلاق عمومى از اين طريق كرد. در توصيه‌هاى آن حضرت به معاذبن جبل4 هنگام اعزام او به يمن، آمده است:

اى معاذ! قرآن را به آنها بياموز، ]و از اين طريق[ آنان را با اخلاق خوب پرورش ده... خدا و روز جزا را براى مردم بيشتر يادآورى كن وپندگويى ونصيحت را پيشه خود ساز كه آنان را به كردار خداپسندانه توانا مى‌سازد.5

در انديشه علوى نيز كه عصاره تعاليم وحيانى و آموزه‌هاى نبوى است، تلاش براى زدودن جهل و آشنا كردن مردم با معارف اصيل اسلام، از عمده وظايف حاكم اسلامى در برابر امت به شمار مى‌رود: «عَلَى الإمَامِ أن يعَلِّمَ أهلَ وِلاَيتِهِ حُدُودَ الإسلاَمِ وَ الإيمَانِ»؛6 وظيفه امام اين است كه حدود اسلام و ايمان را بر مردم تحت ولايت خود تعليم نمايد.

بدين‌رو، امام على(ع) در ترسيم حقوق متقابل مردم و زمامدار، تعليم معارف راستين و تربيت افراد طبق اين معارف را از حقوق اساسى مردم اعلام كرده و مى‌فرمايد: «أيهَا الناسُ إنَّ لِى عَلَيكم حَقّآ وَ لَكم عَلىَّ حَقٌّ. فَأمَّا حَقُّكم عَلَىَّ... وَ تَعلِيمُكم كيلاَ تَجهَلُوا وَ تَأدِيبُكم كيمَا تَعلَمُوا»؛7 اى مردم! بى‌گمان مرا بر شما و شما را بر من حقى است. اما حق شما بر من... آموزش و تعليم است تا از جهالت برهيد و تربيت شماست تا راه و رسم زندگى را فراگيريد.

در اين زمينه، امام(ع) علاوه بر اينكه ديگران را تشويق به فراگيرى معارف الهى و ترويج فرهنگ قرآنى مى‌نمودند و براى مبلغان و حافظان قرآن حقوق سرانه مقرر نموده و آنان را از بيت‌المال بهره‌مند مى‌ساختند،8 خود نيز به اين امر اهتمام ويژه

داشته و هر روز بعد از فراغ از نماز صبح به آموزش فقه و معارف قرآن مى‌پرداختند،9 همان‌گونه كه دعوت به آخرت پس از نماز عشاء به صورت مكرر، از ديگر آموزش‌هاى روزانه امام بود.10 اميرمؤمنان(ع) در معرفى قرآن و ترغيب مردم به بهره‌گيرى از معارف آن مى‌فرمودند: «قرآن تنها هدايتگرى است كه به گم‌راهى نمى‌كشاند و تنها سخنگويى است كه هيچ‌گاه سخن به دروغ نمى‌گويد،... پس درمان دردهاتان را از قرآن بخواهيد و با يارى قرآن بر مشكلات سخت پيروز آييد، كه درمان بزرگ‌ترين دردهاى شما يعنى كفر و نفاق، بيراهه‌روى و گم‌راهى، همه در قرآن است... با قرآن خدا را بشناسيد و خويشتن را با آن اندرز دهيد و هرگاه ]نظر شما برخلاف قرآن بود[ خود را متهم كنيد و خواسته‌هاى خويشتن را در برابر قرآن نادرست شماريد.»11

سيره اميرمؤمنان(ع) بر اين بود كه مردم را با معارف اسلامِ راستين آشنا و حقايق قرآن را بر آنان بازگو كند، تا در پرتو چنين تعاليمى، بينشى استوار از فرهنگ و ارزش‌هاى الهى و انسانى اسلام در ميان آحاد جامعه به وجود آيد و آنان با پى بردن به مصالح حقيقى خود، از گم‌راهى‌ها و بيراهه‌ها در امان مانند.

آن حضرت در ايفاى كامل اين وظيفه فرمودند: «قَد دَارَستُكم الكتَابَ وَ فَاتَحتُكم الحِجَاجَ وَ عَرَّفتُكم مَا أنكرتُم وَ سَوَّغتُكم مَا مَجَجتُم، لَو كان الأعمَى يلحَظُ أو النَّائِمُ يستَيقِظُ»؛12 كتاب خدا را به شما آموختم و راه و رسم استدلال ]و انديشه استوار[ را به شما آموزش دادم، و آنچه را كه نمى‌شناختيد به شما شناساندم، و دانشى را كه به كامتان سازگار نبود جرعه جرعه به شما نوشاندم، آنچنان‌كه نابينا مى‌بايست بينا مى‌شد و خفته بيدار.

نگاهى به خطبه‌ها، دستورالعمل‌ها، نامه‌ها و حتى فرمان‌هاى حكومتى ايشان، از جمله نامه به مالك اشتر و محمّدبن ابى‌بكر، مشحون از آموزش اصول عقايد، فروع احكام و بسيارى از مسائل معرفتى است. بازگويى اهميت جهاد و عوارض وانهادن آن نيز از جمله مسائلى بود كه امام به مردم يادآورى مى‌كردند.13

بنابراين، در حكومت دينى براى اصلاح فرهنگ عمومى، كارگزاران موظفند با فراهم نمودن شرايط و امكانات مادى و معنوى لازم، تعاليم اصيل قرآنى ـ كه بينشى متقن و پايدار از ارزش‌هاى انسانى است ـ را فراگير نموده و بدين‌سان، جامعه را به سعادتى پايدار هدايت نمايند.

2. اصلاح فرهنگى در پرتو اصلاح تفكر و ايده‌هاى كارگزاران نظام سياسى

پيرو آموزه نبوى كه در آن اصلاح جامعه و تحقق فرهنگ متعالى و ارزشى، در گرو اصلاح نخبگان سياسى، انديشوران و عالمان معرفى مى‌شود،14 در مكتب علوى نيز در ترسيم تأثير حاكمان بر نظام ارزشى جامعه بر اين مهم تأكيد مى‌گردد:

«المَلِك كالنَّهرِ العَظِيمِ، تُستَمَدُّ منهُ الجَدَاوِلُ، فَإن كان عَذبآ عَذُبَت وَ إن كان مِلحآ مَلُحَت»؛15 زمامدار همچون رودخانه پهناورى است كه رودهايى كوچك از آن جارى مى‌شود؛ پس اگر آب آن رودخانه پهناور گوارا باشد، آب درون رودهاى كوچك نيز گوارا خواهد بود و اگر شور باشد، آب درون آنها نيز شور خواهد بود.

فرمايش مولا على(ع) تبيين‌گر اين حقيقت است كه اگر اميد صلاح و فلاحِ آحاد، در گرو سكان‌دارى صالحانِ وارسته است، انحطاط فكرى و فرهنگى شالوده‌سازانِ به دورمانده از هرگونه شايستگى، عَلَم شدنِ شاخص‌هاى انحراف و نامبارك در جامعه است كه جز تخطّى از اصول و ارزش‌هاى انسانى براى جامعه به بار نخواهد آورد؛ امرى كه جامعه اسلامى پس از رحلت پيامبر اكرم(ص) مبتلا به آن شد و ساختار فرهنگ و اخلاق محمدى ـ كه در عصر رهبرى آن حضرت بر اساس معيارهاى ناب توحيدى به سامان رسيده بود ـ دچار دگرگونى‌هاى اساسى در مسير فرهنگ جاهلى گرديد. اين واپس‌گرايى با چيرگى ناآگاهان از وحى راستين، و در پى حاكميت عصبيت و خشونت، افتخار به «حسب و نسب» و «قوم و قبيله»، خودكامگى، رقابت در دنياطلبى، استبداد و بى‌اعتبارى حرمت مردمان، رنگ باختن آزادگى و آزادمنشى، رواج بى‌بند و بارى و شهوت‌رانى و ساير عناصر فرهنگ جاهلى به وجود آمد و چارچوب فرهنگ نوبنياد اسلامى را در معرض اضمحلال و نابودى قرار داد؛ آنچنان‌كه اميرمؤمنان على(ع) در نخستين خطبه حكومتى خود فرمودند: «ألاَ وَ إنَّ بَلِيتَكم قَد عَادَت كهَيئَتِهَا يومَ بَعَثَ اللّهُ نبيه(ص)»؛16 آگاه باشيد! كه گرفتارى امروز شما به مانند روزگار بعثت پيامبر خدا(ص) و واپسين لحظه‌هاى جاهليت باز گشته است.

و در خطابه‌اى ديگر فرمودند: «وَاعلَمُوا أنَّكم صِرتُم بَعدَ الهِجرَةِ أعرَابآ، وَ بَعدَ المُوَالاَةِ أحزَابآ، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِن الإسلامِ إلاَّ بِاسمِهِ وَ لاَ تَعرِفُونَ مِن الإيمَانِ إلاَّ رَسمَهُ»؛17 بدانيد كه پس از هجرت ديگر بار به بدويت روى آورديد و در پى همبستگى توحيدى گروه گروه شديد.از اسلام به نام اكتفا كرده‌ايد و از ايمان جز تصور و ترسيمى از آن نمى‌شناسيد.

اميرمؤمنان(ع) در سخنان ديگر خود در ترسيم اوضاع نابسامان و انحرافاتى كه بر اثر شكاف عميق ميان بينش‌ها و به تبع آن، رفتارهاى مردم از الگوهاى سعادت‌آفرين صدر اسلام و فزونى دنياگرايى به جاى آخرت‌خواهى در نظام‌داران پديد آمده بود، فرمودند: به هر سو خواهى نگاه كن! آيا جز فقيرى مى‌بينى كه با فقر دست و پنجه نرم مى‌كند يا ثروتمندى كه نعمت خدا را كفران كرده و با بخل ورزيدن در اداى حقوق الهى ثروت فراوانى گرد آورده است؟ يا سركشى كه گوش او از شنيدن پند و اندرزها گران شده است؟ كجايند خوبان و صالحان شما؟ كجايند آزادمردان و سخاوتمندان شما؟ كجايند پرهيزگاران در كسب و كار؟ كجايند پاكيزگان در راه و رسم مسلمانى؟18 آن‌گاه فرمودند: «ظَهَرَ الفَسَادُ فَلَا مُنكِرٌ مُغَيِّرٌ وَ لَازَاجِرٌ مُزدَجِرٌ، أفَبِِهذا تُرِيدُونَ أن يتجَاوَرُوا اللّهَ فِى دَارِ قُدسِهِ وَ تَكونُوا أعَزَ أوليائِه عنده؟ هيهات!»؛ منكر و فساد آشكار شد، نه كسى است كه زشت‌كارى‌ها را دگرگون سازد و نه از نافرمانى و معصيت باز دارد، شما با چنين وضعى مى‌خواهيد در خانه قدس الهى و جوار رحمت پروردگار قرار گيريد؟! و يا از گرامى‌ترين دوستان او به شمار آييد؟! هرگز!

آن حضرت در بيان حيات دوباره فرهنگ جاهليت كه به سبب حاكميت ناصالحان و رواج سيره ناشايست آنان پس از رحلت پيامبر اكرم(ص) روى داد، چنين مى‌فرمايند: «حَتَّى إذَا قَبَضَ اللهُ رَسُولَه(ص) رَجَعَ قَومٌ عَلَى الأعقَابِ وَ غَالَتهُمُ السُّبُلُ و اتَّكلُوا عَلَى الوَلاَئِجِ، وَ وَصَلُوا غَيرَالرَّحِمِ وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِى أمِرُوا بِمَوَدَّتِه وَ نَقَلُوا البِنَاءَ عَن رَصِّ أسَاسِه، فَبَنَوهُ فِى غَيرِ مَوضِعِهِ مَعادِنُ كلِّ خَطِيئَةٍ وَ أبوَابُ كلِّ ضَارِبٍ فِى غَمرَةٍ»؛19 پس از آنكه خداوند رسول خود را به سوى خويش خواند، گروهى به واپس گراييدند و در اعماق انحراف فرو رفتند، بر عناصر نفوذى جاهليت تكيه زدند و به بيگانگان پيوستند و از آنان كه مأمور به دوستى‌شان و وسيله ارتباطشان با حق بودند، بريدند و ساختار اسلام را از بنياد جابه‌جا كردند و در كانون هر خطا و گناهى و در جايگاه غوطه‌ورى در فساد و تباهى نهادند.

در تأييد و تأكيد بر عمق اين انحرافات انس‌بن مالك، صحابى پيامبر(ص)، خطاب به مردم گفت: «من هيچ چيز را نمى‌بينم كه از زمان پيامبر(ص) تاكنون به حال خود باقى مانده باشد و همه چيز دگرگون شده است. پرسيدند: نماز چگونه است، آيا به حال خود باقى است؟ پاسخ داد: آيا نمى‌دانيد كه چه بر سر نمازهايتان آورده‌ايد و چه كرده‌ايد؟20

يكى از نمونه‌هاى حاكمان ناصالح معاوية‌بن ابى‌سفيان است كه به مدت چهل سال حاكم بر منطقه شامات بود. رهبرى او، كار شاميان را به جايى رساند كه روز چهارشنبه، نماز جمعه خواندند و قانع شدند كه عمار ياسر را على(ع) كشته است كه به جبهه آورده و اگر او را نمى‌آورد كشته نمى‌شد.21 بى‌خبرى شاميان از حقايق به اندازه‌اى بود كه وقتى امام را بر منابر شام لعن

مى‌كردند، شخصى از رهبران شامى پرسيد: «اين ابوتراب كيست كه لعن مى‌كنيد؟» گفت: «احتمالا دزدى است فتنه‌گر!»22

اما پايه‌هاى اين انحرافات با بازگشت حكومت و ولايت به جايگاه حقيقى و قرار گرفتن زمام امور در اختيار اميرمؤمنان على(ع) از هم فرو ريخت و امام(ع) تصميم جدى خود را بر زدودن انحرافات و ناراستى‌هاى پديد آمده در دوره‌هاى پيشين و از نو نمودن فرهنگ ناب و اصيل محمدى و حياتى دوباره بخشيدن به حقايق دين را به صراحت اعلام كرد. اميرمؤمنان(ع) در رابطه با رسالت خويش در اين عرصه، به درگاه خداوند چنين بيان داشت: «اللهُمَّ إنَّك تَعلَمُ أنَّه لَم يكن الَّذِى كانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فى سُلطَانٍ، وَلاَالتِمَاسَ شَىءٍ مِن فُضُولِ الحُطَامِ وَلَكن لِنَرُدَّ المَعَالِمَ مِن دِينِك وَ نُظهِرَ الإصلاَحَ فِى بِلاَدِك فَيأمَنَ المَظلُومُونَ مِن عِبَادِك وَ تُقَامَ المُعَطَّلَةُ مِن حُدُودِك»؛23 بار خدايا! تو آگاهى كه تلاش و پيكار ما، نه از آن‌روست كه به پايگاه قدرتى برسيم و يا چيزى از كالاى بى‌ارج دنيا را به چنگ آوريم، بلكه به خاطر اين بود كه نشانه‌هاى از بين رفته دينت را بازگردانيم و در سرزمين‌هاى تو شايستگى را پديد آوريم، تا بندگان ستمديده تو امان يابند و قوانين و مقرّرات فراموش‌شده تو بار ديگر عملى گردد.

بدين‌رو، آن حضرت در بيان تصميم خود به ايجاد اصلاحات و تغييرات بنيادى در جامعه اسلامى فرمودند: «لَو قَد استَوَت قَدَمَاى مِن هَذِه المَدَاحِضِ، لَغَيَّرتُ اشياءَ»؛24 برآنم كه اگر از اين لغزشگاه‌ها استوار بگذرم، دگرگونى‌هاى بسيار پديد آورم.

امام(ع) براى اصلاح نظام سياسى و ادارى كشور به عزل كارگزاران ناشايست اقدام نمود. اينان اغلب افرادى بودند كه در دوران خلفاى پيشين، جامعه اسلامى را در پى سياست‌هاى تند و خشونت‌بار و رفتارهاى غيرمنطبق با موازين اسلام و براساس معيارها و ارزش‌هاى فرهنگ جاهلى، به سوى انحرافات و دورى از مسير حق هدايت مى‌كردند.25

در پى اقدامات قاطع امام(ع) براى اصلاح نظام سياسى و ادارى كشور، گروهى نظير مغيرة‌بن شعبه به حضرت پيشنهاد كردند كه استان‌داران پيشين از جمله معاويه را به طور موقت بر منصب خود باقى گذارد و پس از آنكه اوضاع سامان يافت، آنها را عزل كند؛ ولى حضرت با بيان آيه (وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدآ) (كهف: 51) با چنين پيشنهادهايى به طور قاطع مخالفت كردند.26

اميرمؤمنان(ع) پس از عزل كارگزاران ناشايست، مهم‌ترين شاخص را در انتساب كارگزاران و مديران جامعه، اتصاف به اصول و ارزش‌هاى اصيل و داشتن فرهنگى شناخته شده و ارزشى دانستند و در حفظ اين شاخص‌ها به مالك‌اشتر چنين سفارش فرمودند: «براى كارها كسانى را برگزين كه از تجربه و نجابت بهره‌مند باشند و از خانواده‌هاى ريشه‌دار و شايسته و پيشتاز قبل از اسلام برخاسته باشند كه چنين كسانى در اخلاق برترند و در آبرومندى سالم‌تر... آنچه مى‌تواند براى شناخت، ملاك و معيار باشد، چگونگى همكارى افراد با شايستگان پيش از توست، پس تكيه بر كسانى داشته باش كه از خود در ميان مردم خاطره‌هايى زيبا به يادگار گذاشته‌اند و به امانت شهره‌ترند كه اين باريك‌بينى، خيرخواهى تو را براى خدا و امامت به اثبات مى‌رساند.»

بارى، از آن‌رو كه عقيده و منش كارگزاران، تأثير بسزايى در شكل‌گيرى فرهنگ و آداب و رسوم مردم دارد و به فرموده پيامبر اكرم(ص) مردم دنباله‌رو سيره و سيرت زمام‌داران و رهبران خويش‌اند و اصلاح آنان باعث اصلاح امت است27 و

فرموده امام على(ع) كه «الناسُ أشبهُ بِأُمرائِهم منهُم بِآبَائِهِم»28 بر حكومت اسلامى است كه در راستاى اصلاح يا پاكسازى عوامل و كارگزاران ناشايستى كه مى‌توانند منشأ دگرگونى‌هاى اساسى جامعه در مسير فرهنگ ناسالم و جاهلى شوند، به طور مستمر تلاش نمايد و از عملى شدن ترفندهاى شوم و نامبارك فرصت‌طلبانِ بيگانه از حقايق دين، جلوگيرى نموده و سعى كند كه از كاردانانِ مؤمن و متعهد به اصول و ارزش‌هاى مكتب حيات‌بخش اسلام بهره گيرد تا بدين‌وسيله، ساحت مقدس امت اسلامى را از هرگونه انحراف اخلاقى و نمودهاى منحط فرهنگى حراست نموده و سلوك جامعه اسلامى را در جهت حاكميت ارزش‌هاى الهى و فرهنگ اصيل و ناب محمدى(ص) سامان بخشد.

3. اصلاح فرهنگ و فرهنگ‌سازى در پرتو اصلاح ساختار اجتماعى

همان‌گونه كه دست‌يابى به جامعه‌اى با اخلاق و فرهنگ فاضل با سامان يافتن باورهاى آحاد جامعه براساس معارف الهى و انسانى و اصلاح ساختار اجتماعى بر اساس شيوه‌ها و سنت‌هاى متعالى ميسّر است، پيامد ابتلاى جامعه به بينش‌ها و روش‌هاى نادرست و سنت‌هاى بى‌پايه و اساس، پيدايش ساختارى بيمارگونه و تهى از هرگونه بهروزى و نشاط مادى و معنوى و در نهايت ناكامى جامعه در دست‌يابى به هرگونه سعادت راستين خواهد بود. امرى كه جامعه نوپاى اسلامى پس از رحلت پيامبر اكرم(ص) دچار آن شد و به تدريج شرايطى بر آن حاكم گرديد كه اميرمؤمنان(ع) در تبيين آن فرمودند: «أنَّكم فِى زَمَانٍ القَائِلُ فِيهِ بِالحَقِّ قَلِيلٌ وَ اللِّسَانُ عَنِ الصِّدقِ كلِيلٌ وَ اللّاَزِمُ لِلحَقِّ ذَلِيلٌ. أهلُهُ مُعتَكفُونَ عَلَى العُصيانِ مُصطَلِحُونَ عَلَى الإدهَانِ، فَتَاهُم عَارِمٌ وَ شَائِبُهُم آثِمٌ وَعَالِمُهُم مُنَافِقٌ وَ قَارِئُهُم مُمَاذِقٌ لايعَظِّمُ صَغِيرُهُم كبِيرَهُم وَلاَ يعُولُ غَنِيهُم فَقِيرَهُم»؛29 همانا شما در روزگارى هستيد كه گوينده حق اندك و زبان از راست‌گويى عاجز، و حق‌طلبان بى‌ارزش و مردم گرفتار گناه، و به سازش‌كارى هم‌داستانند. جوانشان بد اخلاق و پيرانشان گناه‌كار و عالمانشان دورو و سخنورانشان مَجيز گويند، نه خردسالانشان بزرگان را حرمت مى‌نهند و نه توانگرانشان دست مستمندان را مى‌گيرند.

آرى، فرهنگى كه متأثر از هوا و هوس و دنيازدگى و انحرافات اخلاقى، رو به انحطاط گذارد و پيوسته از ارزش‌ها و معيارهاى الهى و انسانى فاصله گيرد، فرجامى جز اين نخواهد داشت.

در ادامه مباحث، با بهره‌گيرى از سخنان امام على(ع) و شيوه آن حضرت در ايجاد تحول در ساختار اجتماعى، محورهاى مؤثر در اصلاح ساختار اجتماعى تبيين و بررسى مى‌گردند:

الف. از بين بردن اختلاف‌هاى اجتماعى و ايجاد وفاق ملى و همسو نمودن آرا

اساسآ اختلافات و درگيرى‌هاى قومى و حزبى، علاوه بر هرج و مرج اجتماعى و فروپاشى ارزش‌هاى انسانى و ممانعت از پيشرفت و تعالى جامعه، موجب مى‌گردد فرصت‌طلبانِ اقتدارطلب با بهره‌گيرى از اين اوضاع نابسامان براى برترى موقعيت خود، در اندك زمانى شالوده‌هاى قدرت سياسى و اقتصادى جامعه را در اختيار گرفته و به مظاهر طاغوتى و فرهنگ استثمارى خود عينيت بخشند. بر اين اساس، از منظر قرآن كريم، ايجاد وحدت و همدلى و از بين بردن اختلافات از اصول مشترك پيام‌آوران الهى و قوانين كلى نبوت و رسالت عامه مى‌باشد: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ) (بقره: 213)؛ مردم ]در آغاز [يك دسته بودند؛ ]و تضادى در ميان آنها وجود نداشت. به تدريج جوامع و طبقات پديد آمد و اختلافات و تضادهايى در ميان آنها پيدا شد؛ در اين حال [خداوند، پيامبران را برانگيخت تا مردم را بشارت و بيم دهند و كتابى آسمانى كه به سوى حق دعوت مى‌كرد، با آنها نازل نمود، تا در ميان مردم در آنچه اختلاف داشتند داورى كند.

يعنى: ارسال پيامبران و انزال كتب همراه آنان براى آن بوده است كه بين مردم به حق حكم كنند و با شناساندن «معيار حق» اختلافات آنها را برطرف سازند.

بدين‌رو، شاهد تلاش گسترده نبى گرامى(ص) براى ايجاد وحدت و برادرى و از بين بردن معيارهاى قومى و قبيلگى و تعصبات ناشى از آن و حاكميت فرهنگ متعالى اسلام و ارزش‌هاى اصيل آن، يعنى ايمان و تقوا، در نخسين گام‌هاى تشكيل حاكميت اسلامى در جزيرة‌العرب مى‌باشيم.30 آن حضرت نخست ميان اوس و خزرج تفاهم و دوستى ايجاد كرد و آن‌گاه ميان مهاجران و انصار پيمان اخوت و برادرى بست و در پى آن و در سايه وحى الهى (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (حجرات: 10) همه جامعه باايمان، برادر همديگر شدند و تمام عقده‌ها و كينه‌ها و رقابت‌هاى بى‌اساس قومى و قبيلگى از ميان رخت بربست و وحدت و همدلى جايگزين آن گرديد.

و اين نه تنها پيامبر اكرم(ص) بود كه در راه وحدت امت اسلامى، گام هاى مؤثرى برداشت و با كوشش بى‌دريغ، عوامل تشتت و تفرقه را در هم شكست، بلكه پس از او وصى و جانشين آن حضرت، امام على(ع) نيز تمام همت و تلاش خود را در اين راه گمارد و بدين خاطر، سكوت تلخ 25 ساله را برگزيد و فرمود: «سَأصبِرُ مَا لَم أَخَف عَلَى جَمَاعَتِكم»؛31 تا زمانى كه محافظت از وحدت جامعه ايجاب كند، صبر خواهم كرد.

آن حضرت، خود در همدلى و همگرايى آحاد مى‌كوشيدند و آنان را به اين مهم نصيحت مى‌فرمودند: «وَ الزَمُوا السَّوادَ الأعظمَ، فَإنَّ يدَاللّهِ مَعَ الجَمَاعَةِ وَ إياكم وَ الفُرقَةَ فَإنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيطَانِ كمَا أنَّ الشَّاذَّ مِنَ الغَنَمِ للذِّئبِ»؛32 همواره با بزرگ‌ترين جمعيت‌ها باشيد كه دست خدا با جماعت است؛ از پراكندگى بپرهيزيد كه انسان تنها بهره شيطان است، آن‌گونه كه گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود.

در فرازى از خطبه «قاصعه» چنين فرمودند: «فأَطفِئُوا مَاكَمَنَ فِى قُلُوبِكم مِن نِيرانِ العَصَبيةِ وَ أحقَادِ الجَاهِلِيةِ»؛33 آتش عصبيت را كه در دل‌هايتان نهفته است خاموش سازيد و كينه‌هاى جاهليت را براندازيد.

امام(ع) در تبيين تاريخ امت‌هاى پيشين و يادآورى عوامل پيروزى و شكست آنها، از «وحدت» به عنوان مهم‌ترين عامل پيروزى و از تفرقه و تشتت به عنوان عامل شكست در تاريخ امت‌ها ياد كرده و بيان داشتند: «در تاريخ گذشتگان بنگريد كه چگونه بودند؛ آن‌گاه كه افراد، متحد و خواسته‌ها هماهنگ، و دل‌ها معتدل و دست‌ها پشتيبان يكديگر و شمشيرها كمك‌كننده هم، و ديده‌ها عميق و تيز، و اراده‌ها استوار بود. آيا آنان فرمان‌روايانِ زمين نبودند؟ ولى بنگريد كه سرانجام كار آنان به كجا انجاميد؛ آن‌گاه كه تشتت كلمه جايگزين وحدت شد و به گروه‌هاى مختلف و متخاصم پراكنده شدند ]در اين حال [خداوند لباس كرامت را از تن آنان بيرون كرد و نعمت‌هاى خود را از آنان گرفت و اينك سرگذشت آنان، مايه عبرتِ پندآموزان است.34

بى‌ترديد، در يك جامعه دينى «اختلافات فكرى» بخصوص در تبيين مواضع دين، آن‌گاه كه متأثر از هواخواهى‌ها و جاه‌طلبى‌ها باشد، نتايجى بنيان‌كن و پاشيدگى اركانِ اتحاد و تزلزل در حاكميت دينى را در پى خواهد داشت. اين اختلافات منشأ پيدايش طيف‌هاى ناهمگون و ناسازگارى مى‌شود كه ـ بخصوص در ارائه طرح مديريت و حاكميتى ويژه، به عنوان موضع دين ـ روياروى يكديگر قرار مى‌گيرند و به تدريج ساختار جامعه دينى را با تشتت و تعارضى سهمگين مواجه مى‌سازند. امام على(ع) بر اين عقيده بودند كه پيش از وى، دين اسير عده‌اى دنياطلب بود كه دين را پلى براى نيل به مطامع نفسانى خود قرار داده بودند: «فَإنَّ هَذَا الدِّينَ قَد كانَ أسيرآ فِى أيدِى الأشرارِ، يعمَلُ فِيهِ بِالهَوَى وَ تُطلَبُ بِه الدُّنيا»؛35 همانا اين دين در دست بدكاران گرفتار آمده بود كه با نام دين به هواپرستى پرداخته و دنياى خود را به دست مى‌آوردند.

چنين امرى در نهايت، مواجه‌اى خونين را ميان مسلمانان از خود برجاى گذاشت: «وَ لَكنَّا إنَّمَا أصبَحنَا نُقَاتِلُ أخوانِنَا فِى الإسلامِ عَلَى مَا دَخَل فِيهِ مِنَ الزَّيغِ و الإعوِجَاجِ وَ الشُّبهَةِ وَ التَأوِيلِ»؛36 اما امروز با پيدايش زنگارها در دين، كژى‌ها و نفوذ شبهه‌ها در افكار، تفسير و تأويل دروغين در دين، با برادران مسلمان خود به جنگِ خونين كشانده شديم.

بدين‌رو، حضرت در ادامه فرمودند: «فَإذَا طَمِعنَا فِى خَصلَةٍ يلُمُّ اللّهُ بِهَا شَعثَنَا وَ نَتَدَانَى بِهَا إلَى البَقِيةِ فِيمَا بَينَنَا، رَغِبنَا فِيهَا وَ أمسَكنَا عَمَّا سِوَاهَا»؛37 پس هرگاه احساس كنيم چيزى باعث وحدت ماست و به وسيله آن با يكديگر نزديك مى‌شويم و شكاف‌ها را پر و باقى‌مانده پيوندها را محكم مى‌كنيم، به آن تمايل نشان مى‌دهيم، آن را گرفته و ديگر راه را ترك مى‌گوييم.

در سيره اميرمؤمنان(ع) ملاحظه مى‌شود كه آن حضرت در ايجاد فضاى گفت‌وگو و تضارب انديشه‌ها بسيار مى‌كوشيدند و مخالفان را در اظهار عقيده آزاد مى‌گذاشتند تا مواضع و باورهاى خود را مستدل بيان كنند، آن‌گاه خود و يا اصحاب در مناظره‌هاى عمومى با آنان به بحث مى‌پرداختند تا از اين طريق، محورهاى مشترك را تقويت، جدايى‌ها و تفرقه‌ها را به وحدت، و برخودهاى خشن را به تبادل انديشه، كه نمودى ارزشى دارد تبديل نمايند.38

بر اين اساس، از جمله وظايف حكومت دينى در اصلاح ساختار اجتماعى و ارتقاى سطح فرهنگى جامعه اين است كه فضاى سالم براى گفت‌وگو و تبادل انديشه‌ها را فراهم سازد و آراء و نظريات گروه‌هاى اجتماعى را با دعوت به پرهيز از تعصبات قومى و حزبى و رعايت ارزش‌ها و حدود الهى، با شاخص‌هاى اصيل دينى هماهنگ و همسو نمايد تا در پرتو تحقق اتحاد و وفاق ملى، از بروز تضادها و درگيرى‌ها و رفتارهاى ناسالم اجتماعى جلوگيرى به عمل آورد.

ب. مبارزه با گروه مترفين و زدودن روحيه استكبار و دنياطلبى

از جمله عوامل تخريب فرهنگ و پيدايش روش‌هاى ناصحيح و باطل در جامعه، افرادى هستند كه با استفاده از فرصت‌هاى پيش‌آمده و بهره‌جويى از آشفتگى‌هاى سياسى ـ اجتماعى، تلاش مى‌نمايند قدرت و ثروت را در انحصار خود قرار دهند، آن‌گاه با تكيه بر اقتدار نامشروع و پيش گرفتن رفتارهاى اشرافى و ارباب‌مآبانه خود، مى‌كوشند ساختار باورها و فرهنگ عمومى را به گونه‌اى تغيير دهند كه آراء و نظريات ديگران همسو و همنوا با خواسته‌ها و منافع خودشان باشد.

اين افراد از ديرباز عمده‌ترين مانع براى عملى شدن برنامه‌هاى الهى انبيا و مصلحان اجتماعى بوده‌اند. قرآن كريم در گزارشى از كارشكنى‌ها و سرسختى‌هاى اين گروه در برابر تعليمات انبيا(عليهم‌السلام) مى‌فرمايد: (وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاء الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرآ مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذآ لَخَاسِرُونَ) (مؤمنون: 33ـ34)؛ آن جمعيت اشرافِ خودخواه كه خداوند يگانه را انكار كردند و لقاء آخرت را تكذيب نمودند ]در حالى‌كه[ ما به آنها نعمت فراوانى در اين دنيا بخشيده بوديم، گفتند: اين فقط انسانى است مثل شما؛ از آنچه مى‌خوريد، مى‌خورد و از آنچه مى‌نوشيد، مى‌نوشد و اگر شما بشرى همانند خودتان را اطاعت كنيد، به طور قطع زيانكار خواهيد بود.

و در فرازى ديگر از پيامبر اكرم(ص) مى‌خواهد كه از مخالفت سلطه‌جويان مرفه آزرده نباشد؛ چراكه شيوه دايمى آنها كفر و عناد است: (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ) (سبأ: 34)؛ ما در هيچ شهر و ديارى پيامبرى انذاركننده نفرستاديم، مگر اينكه مترفينِ آنها ]همان متنعمان مغرور [گفتند: ما به آنچه شما فرستاده شده‌ايد كافر هستيم.

نيز مى‌فرمايد: (وَكَذَلِکَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ فِي قَرْيَةٍ مِن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُقْتَدُونَ) (زخرف: 23)؛ پيش از تو در هيچ شهرى انذارگرى نفرستاديم، مگر آنكه ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما از كيشى پيروى مى‌كنيم كه پدران ما داشتند.

واقعيت تاريخ و تجربه تحولات در جوامع بشرى گواه آن است كه وفور امكانات و تجمع ثروت در قشر خاصى از جامعه و به تبع آن، بهره‌مندى از معيشتى خارج از حد اعتدال، همواره از آسيب‌هاى جدى بر بالندگى و شكوفايى ارزش‌هاى شايان انسانيت بوده است.

تحقق چنين روندى علاوه بر اينكه گروه برخوردار را به انواع كامروايى‌هاى جسمى و لذت‌پرستى‌هاى مادى عادت داده، شالوده‌هاى معنويت و خودسازى را در آنها از بين مى‌برد ـ همان‌گونه كه امام على(ع) فرمودند: «المَالُ مَادَّةُ الشَّهَواتِ.»39 ـ و براى آنان، انگيزه‌هاى وراى تمايلات شهوانى ناشناخته و نامأنوس مى‌شود؛ باعث مى‌گردد كه ديگران نيز در تقليد از زندگى پرزرق و برق آنان نه تنها همواره خود را بى‌بهره و محروم انگارند، بلكه رفتار و سلايق اشرافى و ديناگرايانه اين گروه را شاخص ارزيابى و مرزبندى‌هاى خود قرار داده از تشخيص واقعى بدى‌ها وامانده و پرهيزگارى و فجور را از يكديگر باز نشناسند و در نهايت، از توجه به آرمان‌هاى عالى و واقعيات زندگى، غافل شوند؛ همان روندى كه در جامعه نوبنياد اسلامى و در دوران خليفه دوم ايجاد شد. در اين زمان بود كه در نحوه بهره‌مندى افراد از عطايا و مواهب و در شيوه تقسيم اموال عمومى تغييرات اساسى پديد آمد و بر اساس آن، برترى قريش بر غيرقريش، مهاجر بر انصار و عرب بر عجم و تقدم كسانى كه از منظر خلفا سابقه طولانى‌تر و درخشان‌ترى در اسلام داشتند ملاك و معيار قرار داده شد40 و نتيجه آن، به وجود آمدن گروه مُترفى41

شد كه در سايه فزونى نعمت و برخوردارى از قدرت سياسى و اجتماعى، علاوه بر اينكه خود را پايبند به اصول و شيوه‌هاى پذيرفته‌شده جامعه نبوى نمى‌دانستند، تلاش مى‌كردند ساختار فرهنگى جامعه را نيز دستخوش تغيير نموده و به سمت الگوهاى جاهليت پيش از اسلام سوق دهند. اين گروه به صراحت در بيان مخالفت‌ها و كارشكنى‌هاى خود در برابر حكومت امام(ع)، مى‌گفتند: «تو برخلاف روش عمربن خطاب در تقسيم بيت‌المال رفتار كردى و حق ما را با ديگران يكسان قرار دادى.»42

به طور قطع، چنين روندى در حكومت علوى ـ كه انگيزه تولّى در آن، همان پيمان و تعهد عالمان با خداوند ست كه در برابر سيرخوارگى ستم‌پيشگان و گرسنگى مظلومان دم فرو نبندند ـ43 نمى‌توانست جايگاهى داشته باشد و از اين‌رو، سيره اميرمؤمنان على(ع) در اين رابطه همان سيره نبوى بود كه بر اساس آن، امام(ع) تلاش كرد تا عدالت در بهره‌مندى افراد از خدمات و امكانات اجتماعى و ممانعت از هرگونه اجحاف و نابرابرى را نهادينه نمايد و همگان را به يكسان از مواهب خدادادى و امكانات و منابع ملى بهره‌مند سازد.

اميرمؤمنان(ع) از اولين لحظات خلافت، تصميم جدى خود را در احياى سيره عدالت‌ورزى اعلام44 و تلاش كرد كه از سلطه دنياطلبانِ مستكبرى كه در ربع قرن حاكميت خود، بر سرشاخه‌هاى قدرت و ثروت سيطره افكنده و با استخفاف انبوه مردم، حقوق آنان را به يغما مى‌بردند، جلوگيرى و سلوك جامعه را از نفوذ آنان پاكسازى كند.

امام(ع) در نخستين خطبه خود در مدينه، پس از بيعت عمومى مردم اعلان داشت: شيوه گذشته را درهم مى‌ريزم، شما را غربال خواهم كرد، چنان‌كه افرادى از درآمدهاى نامشروع بيت‌المال فربه شده و از ديگران پيشى گرفته‌اند از جايگاه خود فرود آيند و فرودستان و كسانى كه حقوقشان ضايع شده، بالاتر آيند.45

بر اين اساس، حضرت علت قيام و ترغيب مردم به همراهى با نهضت خويش را در عملى كردن اين تصميم بيان داشته و مى‌فرمودند: «وَلَكنَّنِى آسَى أن يلِى أمرَ هَذِه الأمَّةِ سُفِهَاؤُهَا وَ فُجَّارُهَا، فَيتَّخِذُوا مَالَ اللّهِ دُوَلا وَعِبَادَهُ خَوَلا وَالصَّالِحِينَ حَرْبآ وَ الفَاسِقِينَ حِزْبآ... فَلَولاَ ذَلِك مَا أكثَرتُ تَألِيبَكم وَ تَأنِيبَكم وَ جَمعَكم وَ تَحرِيضَكم»؛46 من از آن بيمناكم كه حاكميت اين امت به دست سفيهان و بدكاران افتد و آنان مال خدا و سرمايه‌هاى عمومى را بين خود دست به دست كنند و بندگان خدا را به بردگى خويش گيرند، با صالحان نبرد كنند و فاسقان را از حزب خويش انگارند... اگر اين نگرانى نبود، اين اندازه شما را به قيام تشويق نمى‌كردم و به سستى در كار سرزنش نمى‌نمودم و شما را به گردآورى تشويق نمى‌نمودم.

در پى اقدامات عملى امام(ع) در اقامه عدالت اجتماعى از همان روزهاى نخستِ خلافت، نغمه‌هاى مخالفت از گوشه و كنار برخاست و اعتراضات فزونى يافت، اما پاسخِ قاطع امام(ع) اين بود كه در تقسيم اموال عمومى، به اندازه پر مگسى عرب را بر عجم برترى نخواهد داد.47 استمرار اين سياست موجب گرديد كه عده‌اى به معاويه كه با امام(ع) بيعت نكرده بود و با آن

حضرت سرستيز داشت، اهل بذل و بخشش اموال عمومى بود، براى هركسى قيمتى معين مى‌كرد و آخرت افراد را مى‌خريد؛ يكى را به قيمت مصر و ديگرى را به چند درهم ناچيز، پناه برند. در چنين شرايطى، عده‌اى از ياران امام(ع) از ايشان خواستند كه بيت‌المال را مانند زمان عمر تقسيم كند، تا امور سامان يابد و پس از استقرار كامل، سياست مساوات اجرا شود.48 ولى پاسخ امام(ع) روشن بود: «به خدا سوگند كه تا روزگار در گردش است و ستارگان آسمان، پياپى هم روانند، على گرد اينچنين ناروايى نگردد! اگر اين اموال از خودم بود، به گونه‌اى مساوى ميان مردم تقسيم مى‌كردم تا چه رسد كه جزو اموال خداست.»49

البته هدف امام(ع) از اعمال سياست تسويه، مبارزه با تبعيض در بهره‌گيرى از اموال عمومى بود، نه اينكه شايستگى‌ها و خدمات افراد و نيز مسئوليت‌هاى مهم آنان در جامعه بى‌پاسخ بماند، كه اين خود مغاير با دستورالعمل امام به مالك اشتر درباره قضات و سران لشكر است.50 چنان‌كه امام(ع) مقررى شريح قاضى را به اندازه پانصدر دينار يا درهم قرار داد.51

آرى، در جامعه اسلامى حاكمان دينى موظفند از پيدايش فرصت‌هاى تبعيض‌آميزى كه عده‌اى را برخوردار از ثروت‌هاى كلان و بهره‌مند از اقتدار سياسى بى‌حساب نموده و باعث مى‌شود كه حس خودبرتربينى، دنياطلبى و راحت‌طلبى آنان، باورها و سلايق مقبول جامعه را دستخوش تغيير نمايد، به شدت جلوگيرى كنند و با بازشناسى مقام و منزلت واقعى انسان، شرايطى فراهم آورند كه همگان خود را بنده خدا دانسته و معيار فضيلت و برترى را در تقوا و عبوديت به خداوند متعال بدانند.

ج. برچيدن بدعت‌ها و احياى سنت‌هاى اصيل اسلامى

«سنت» همان آداب و احكام شناخته شده شريعت نبوى است كه مى‌بايست از ثبات و دوام برخوردار باشد، و محافظت بنياد جامعه اسلامى از نقطه مقابل آن، يعنى «بدعت»، از شاخص‌هاى مهم حكومت دينى محسوب مى‌گردد.

بدين‌رو، در آيات قرآن، پيامبر(ص) بر عمل مطابق احكام الهى و نهى از پيروى اهواءِ اهل نفاق فراخوانده شده و صريحآ به وى ابلاغ مى‌شود كه: (فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ عَمَّا جَاءکَ مِنَ الْحَقِّ) (مائده: 48)؛ پس بر طبق احكامى كه خدا نازل كرده در ميان آنها حكم كن و از هوا و هوس‌هاى آنان پيروى نكن و از احكام الهى روى مگردان.

در آيه ديگر، خطاب به آن حضرت مى‌فرمايد: (ثُمَّ جَعَلْنَاکَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (جاثيه: 18)؛ سپس تو را بر شريعت و آيين حقى قرار داديم؛ از آن پيروى كن و از هوس‌هاى كسانى كه آگاهى ندارند پيروى مكن.

امام على(ع) از تكيه بر كتاب خدا و زنده نگاه داشتن سنن الهى، به عنوان يكى از حقوق مهم مردم بر عهده رهبرى ياد كرده و مى‌فرمايند: «وَ لَكم عَلَينَا العَمَلُ بِكتَابِ اللّهِ تَعَالَى وَ سِيرَةِ رَسُولِ اللّهِ(ص) وَ القِيامُ بِحَقِّهِ وَ النَّعشُ لِسُنَّتِهِ»؛52 حقى كه شما بر گردن ما داريد، عمل كردن به كتاب خدا، سيره رسول او، قيام به حق او و پيروى از سنت اوست.

ضرورت اهتمام بر سنن الهى از آن‌روست كه شيوع تقليدهاى بى‌پايه و اساس از آداب و رسوم جاهلى و بدعت‌گزارى‌هاى برخاسته از هواهاى نفسانى، به طور قطع زمينه مساعدى براى جولان فتنه‌ها و ناپيدايى مسير صلاح و فلاح جامعه خواهند بود. از اين‌رو، امام على(ع) ريشه فتنه‌ها و آشوب‌هاى اجتماعى را در راه‌يابى هواخواهى و بدعت‌گرايى دانسته و مى‌فرمايد: «إنَّمَا بَدءُ وُقُوعِ الفِتَنِ، أهواءٌ تُتَّبَعُ وَ أحكامٌ تُبتَدَعُ؛ يُخَالَفُ فِيهَا كتابُ اللّهِ»؛53 جز اين نيست كه پيدايش فتنه‌ها، ]به واسطه[ پيروى از هواهاى نفسانى و نيز بدعت‌هايى است كه گذاشته مى‌شود؛ بدعت‌هايى كه برخلاف كتاب خدا مى‌باشند.

امام(ع) در جاى ديگر فرمودند: «وَمَا أُحدِثَت بِدعَةٌ إلَّا تُرِك بِهَا سُنَّةٌ فَاتَّقُوا البِدَعَ وَ الزَمُوا المَهيعَ إنَّ عَوَازِمَ الأمُورِ أفضَلُهَا وَ إنَّ مُحدِثَاتِهَا شِرَارُهَا»؛54 هيچ بدعتى ايجاد نشد، مگر آنكه سنتى ترك گرديد. پس، از بدعت‌ها بپرهيزيد و با راه راست و جاده آشكار حق باشيد. نيكوترين كارها سنتى است كه ديرينه است و ساليانى بر آن گذشته ]و درستى آن ثابت شده باشد[ و بدترين كارها آن چيزى است كه نوپديد بوده و پيشينه‌اى نداشته باشد ]و آينده آن روشن نگردد[.

در عين حال، امام(ع) به مالك نسبت به احترام به سنت‌هاى صالح چنين توصيه مى‌فرمايند: «وَ لاَتَنقُض سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِه الأمَّة وَ اجتَمَعَت بِهَا الألفَةُ وَصَلُحَت عَلَيهَا الرَّعِيَّةُ. وَ لاَتُحدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرَّ بِشَىءٍ مِن مَاضِى تِلك السُّنَن فَيكونَ الأجرُ لِمَن سَنَّهَا وَ الوِزرُ عَلَيك بِمَا نَقَضتَ مِنهَا»؛55 هيچ سنت شايسته‌اى را كه معيار عمل بزرگان اين امت بوده و همبستگى و كار ملت بر محورش سامان يافته است، نقض نكن و هيچ راه و رسم جديدى ايجاد مكن كه به سنتى از اين سنت‌ها آسيب رساند كه اجر، براى كسى خواهد بود كه آن سنت‌ها را برقرار كرده و گناهش بر تو خواهد بود كه آنها را نقض نمودى.

بدين‌رو، در آموزه‌هاى علوى، زنده كردن و زنده داشتن سنت‌هاى صالح به عنوان يكى از مسئوليت‌هاى مهم زمامدار، بيان مى‌شود: «و الإحياء للسنة.»56 از اين‌رو، امام(ع) در ترسيم واليانى كه لياقت رهبرى جامعه اسلامى را ندارند، سفارش

مى‌فرمايد: «وَ لَا المُعَطِّلُ للسُّنَّةِ فَيهلِك الأمَّةَ»؛57 و آن كسى كه سنت پيامبر(ص) را ضايع مى‌كند، لياقت رهبرى ندارد؛ چراكه امت اسلامى را به هلاكت مى‌كشاند.

اين رهنمود بدان دليل است كه بدعت‌گزارى و ايجاد رسوم ناروا و ناشايست، از عوامل مهم تخريب دين و باورهاى راستين است: «مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثلُ البِدَعِ»؛58 هيچ امرى به اندازه بدعت‌گزارى، باعث نابودى دين نمى‌شود.

در جريان متهم شدن عثمان به بدعت‌گرايى و شورش مردم نواحى مختلف بر عليه او، اميرمؤمنان على(ع) به نمايندگى از طرف مردم، نزد وى رفتند و با اشاره به اينكه هر دو در كنار پيامبر(ص) شاهد سنت آن حضرت بوده‌اند، به تبيين وظايف زمامدار، نسبت به آداب و سنت‌هاى اجتماعى و پرهيز از بدعت‌گرايى پرداخته و فرمودند: «فَاعلَم أنَّ أفضَلَ عِبَادِاللّهِ عِندَاللّهِ إمَامٌ عَادِلٌ، هُدِى وَ هَدَى، فَأقَامَ سُنَّةً مَعلُومَةً وَ أمَاتَ بِدعَةً مَجهُولَةً ... وَ إنَّ شَرَّ النَّاسِ عِندَاللّهِ إمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضُلَّ بِه فَأمَاتَ سُنَّةً مَأخُوذَةً وَ أحيا بِدعَةً مَترُوكةً»؛59 آگاه باش! برترين بندگان در پيشگاه پروردگار، پيشواى عادلى است كه خود هدايت يافته و ديگران را هدايت مى‌كند. سنتى روشن و شناخته شده را بر پا دارد و بدعت مجهولى را بميراند... و نيز بى‌گمان، بدترين مردم نزد خداوند، پيشواى ستمگرى است كه خود گمراه است و ديگران به وسيله او گمراه مى‌شوند، سنت‌هاى مورد قبول ]كه دستاورد بعثت است [را از بين برده و بدعت‌هاى متروك را زنده مى‌كند.

امام(ع) در مبارزه با بدعت‌ها و رسوم ناصحيحى كه در دوران خلفاى پيشين ايجاد شده بود، تلاش‌هاى زيادى كردند كه البته برخى از اقدامات انقلابى حضرت براى بدعت‌زدايى با مقاومت‌ها و مخالفت‌ها مواجه مى‌شد و متوقف مى‌ماند.

امام(ع) خود در اين رابطه مى‌گويند: «به خدا قسم! به مردم دستور دادم كه در ماه رمضان فقط براى نمازهاى واجب اجتماع كرده و آن را به جماعت برگزار كنند و به آنها گفتم كه جماعت در نوافل بدعت است، ولى برخى از سپاهيان كه مرا در جنگ يارى مى‌كردند فرياد برآوردند كه اى مسلمانان، سنت عمر را تغيير دادند! و من خوف آن پيدا كردم كه بخشى از لشكر بر من بشورند.»60

با اين حال، ابن ابى‌الحديد، با ذكر مثال‌هايى از مخالفت امام(ع) با سنت‌هاى خلفاى پيشين و تغيير آنها، تصريح مى‌كند كه اگر شورش‌هاى داخلى از قبيل فتنه خوارج و ياغيان نبود، حضرت به تغييرات ديگرى نيز اقدام مى‌كرد.61

از جمله بدعت‌هايى كه امام على(ع) به شدت با آن مخالفت كرد و تلاش‌هاى حضرت در زدودن آن با اعتراض‌هاى فراوانى روبه‌رو شد، مسئله تقسيم ناعادلانه بيت‌المال و دست به دست شدن اموال در دست اغنيا بود.

ابن ابى‌الحديد مى‌گويد: اگر سؤال شود كه چرا ابوبكر بيت‌المال را به طور مساوى تقسيم كرد و با او مخالفت نشد، اما با اميرمؤمنان على(ع) در برابر تقسيم مساوى بيت‌المال مخالفت كردند، پاسخ آن است كه در طول 22 سال خلافت عمر و عثمان، سنت پيامبر(ص) به فراموشى سپرده شده بود و خواص به تقسيم ناعادلانه درآمد عادت كرده بودند و از اين طريق، سال‌ها بهره‌مند بودند؛ از اين‌رو، وقتى حضرت على(ع) خواست روش پيامبر(ص) را اجرا كند با آن مخالفت ورزيدند.62

بنابراين، از جمله كارويژه‌هاى مهم حكومت دينى است كه با بدعت‌گزاران در دين و كسانى كه در تلاشند تا از روى هوا و هوس، جامعه را به اسارت سنت‌هاى ناروا و قيد و بندهاى ناصالح درآورند، مقابله نموده و از سنت‌ها و روش‌هاى اصيل و ناب شريعت مقدس اسلام پاس‌دارى و محافظت نمايد.

جمع‌بندى و نتيجه‌گيرى

آموزه‌هاى حكومت علوى، حكومت دينى را در قبال فرهنگ و باورهاى اجتماعى ـ كه آيينه تمام‌نماى شخصيت و هويت ملى محسوب شده و شاخصى تأثيرگذار بر سرنوشت جوامع است موظف به اصلاح فرهنگى و فرهنگ‌سازى در نيل به جامعه‌اى آرمانى با نمودهاى الهى و انسانى مى‌نمايد.

نخستين تكليف حكومت دينى در مكتب علوى، احياى فرهنگ متعالى و انسان‌ساز قرآن و ترويج معارف وحيانى اسلام است تا در پرتو آن، افراد از مصالح حقيقى و نتايج واقعى كردار خود به طور دقيق آگاه شوند و براى شكوفايى استعدادهاى فطرى مقدس خويش، قاطعانه با آموزه‌هاى برخاسته از هوس‌هاى نفسانى مقابله كرده و خواهش‌هاى غريزى را تحت حاكميت عقل در سمت و سوى سعادت جاودانه قرار دهند.

از عناصر تأثيرگذار بر سمت‌گيرى فرهنگ جامعه، افكار حاكم بر سياست‌گذاران جامعه است. بى‌ترديد، علايم يك فرهنگ اصيل و انسانى زمانى در جامعه بروز خواهد كرد كه نخست، انديشه و سيره زمام‌داران بر اساس فرهنگ پاك و ناب شكل يابد تا به تبع آن، امكان ظهور نظام سياسى منطبق با اصول و ارزش‌هاى الهى و انسانى فراهم آيد و بتواند اين اصول و ارزش‌ها را به عنوان فرهنگى رايج و مقبول در جامعه حاكميت بخشد. در مكتب علوى، حكومت دينى موظف است با پاكسازى اركان قدرت و سياست از حضور عناصر مستبد و هواخواه، عرصه‌هاى مديريت جامعه را در اختيار فضيلت‌پيشگان و صالحان قرار دهد و بدين‌وسيله، حاكميت را از سلايق برخاسته از عصبيت و خشونت، افتخار به حسب و نسب و قوم‌گرايى، خودكامگى، رقابت در دنياطلبى، استبداد، بى‌بند و بارى و شهوت‌رانى و ديگر عناصر فرهنگ جاهلى پاك و منزه نمايد.

در مكتب علوى، حكومت دينى موظف است با اصلاح ساختار اجتماعى، زمينه‌ساز تحقق و شكوفايى فرهنگ متعالى و انسان‌ساز اسلام شود. در اين زمينه، دستورالعمل‌هاى اين مكتب را مى‌توان در ضمن محورهاى سه‌گانه زير ملاحظه كرد:

الف. از بين بردن اختلاف‌هاى اجتماعى و ايجاد وحدت و وفاق ملى، با فراهم نمودن فضاى سالم گفت‌وگو و تبادل انديشه و تلاش در هماهنگى و همسويى آراء و انظار گروه‌هاى اجتماعى با دعوت به پرهيز از تعصبات قومى و حزبى و رعايت تقوا و حدود الهى، در راستاى جلوگيرى از تضادها و درگيرى‌هاى اجتماعى.

ب. ممانعت از پديدآمدن فرصت‌هاى تبعيض‌آميز كه عده‌اى را برخوردار از ثروت‌هاى كلان و بهره‌مند از اقتدار سياسى و اجتماعى نموده و باعث مى‌شود كه حس خودبرتربينى، دنياطلبى و راحت‌طلبى آنان، باورها و سلايق مقبول جامعه را دستخوش تغيير نمايد. و تلاش در بازشناسى مقام و منزلت واقعى انسان و فراهم نمودن شرايطى كه همگان خود را بنده خدا دانسته و معيار فضيلت و برترى را در تقوا و عبوديت در برابر خداوند متعال بدانند.

ج. تلاش در آزادى جامعه از اسارت بدعت‌ها و رسوم بى‌پايه و عادت‌هاى ناشايست و غيرمنطبق با موازين اسلام و ترويج و محافظت از سنت‌هاى الهى شريعت مقدس اسلام و مقابله با بدعت‌گزاران در دين و كسانى كه سعى مى‌كنند از روى هوا و هوس، جامعه را به ورطه سلايق ناروا و ناصالح كشانند.

··· منابع

ـ نهج‌البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، قم، مشهور، 1380.

ـ ابن ابى‌الحديد، شرح نهج‌البلاغه، بيروت، دارالإحياء الكتب العربيه، 1378ق.

ـ ابن‌خلدون، عبدالرحمن‌بن، تاريخ ابن‌خلدون، ترجمه محمّدابراهيم آيتى، تهران، اميركبير، 1356.

ـ بخارى، محمّدبن اسماعيل، الصحيح بحاشيه عبدالهادى السندى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1419ق.

ـ تسترى، محمّدتقى، نهج‌الصباغة فى شرح نهج‌البلاغة، تهران، اميركبير، 1376.

ـ تميمى آمدى، عبدالواحدبن محمّد، غررالحكم و دررالكلم، ترجمه جلال‌الدين حسينى، تهران، دانشگاه تهران، چ چهارم، 1372.

ـ ثقفى كوفى، ابراهيم، الغارات، ترجمه محمّدباقر كمره‌اى، تهران، فرهنگ اسلام، 1352.

ـ جعفريان، رسول، تاريخ سياسى اسلام، قم، دليل ما، چ ششم، 1386.

ـ جعفرى، محمّدتقى، شرح نهج‌البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چ دوم، 1374.

ـ حرّانى، ابن‌شعبه، تحف‌العقول، ترجمه محمّدباقر كمره‌اى، تهران، اسلاميه، چ سوم، 1366.

ـ خويى، ميرزا حبيب‌اللّه، مناج‌البراغة فى شرح نهج‌البلاغه، تهران، مكتبة الاسلامية، چ سوم، 1397ق.

ـ دانش‌كيا، محمّدحسين، جمال كعبه شرحى بر تاريخ اسلام به روايت امام على(ع)، قم، دفتر نشر معارف، 1385.

ـ سبحانى، جعفر، منشور جاويد، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، 1370.

ـ شهيدى، سيدجعفر، تارخ تحليلى اسلام، تهران، مركز نشر دانشگاهى، چ دوازدهم، 1370.

ـ طبرسى، احمدبن‌على، الإحتجاج، نجف اشرف، مطبعة النعمان، 1386ق.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، الأمالى، قم، دارالثقافه، 1414ق.

ـ مجلسى، محمّدباقر، بحارالانوار، بيروت، دارالإحياء التراث العربى، 1403ق.

ـ محمّدى رى‌شهرى، محمّد، موسوعه امام على‌بن ابى‌طالب(ع)، قم، دارالحديث، 1375.

ـ ـــــ ، ميزان‌الحكمه، قم، دارالحديث، چ دوم، 1416ق.

ـ مفيد، محمّدبن محمّد نعمان، امالى، قم، جامعه مدرسين، 1403ق.

ـ يعقوبى، احمدبن ابى‌يعقوب، تاريخ يعقوبى، ترجمه محمّدابراهيم آيتى، تهران، علمى فرهنگى، 1371.

پى نوشت ها

1 عضو هيئت علمى و استاديار دانشگاه قم. دريافت: 19/1/88 ـپذيرش: 11/7/88.

1- ـ عبدالواحدبن تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم، ترجمه جلال‌الدين حسينى، ج 6، ص 361.

2 ـ همان، ج 5، ص 224.

3 ـ همان، ج 2، ص 569.

4 ـ وى از انصار است. هجده ساله بود كه ايمان آورد و در بيعت عقبه با هفتاد تن از انصار شركت داشت. (ابن‌شعبه حرّانى، تحف‌العقول، ترجمه محمدباقركمره‌اى، ص 26).

5 ـ همان.

6 ـ محمّد محمدى رى‌شهرى، موسوعه امام على‌بن ابى‌طالب(ع)، ج 4، ص 159 / عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم، ج 4، ص318.

7 ـ نهج‌البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، خ 34.

8 ـ ابراهيم ثقفى كوفى، الغارات، ترجمه محمّدباقر كمره‌اى، ج 1، ص 37.

9 ـ محمّد محمّدى رى‌شهرى، موسوعه امام على‌بن ابيطالب(ع)، ص 160.

10 ـ محمّدبن نعمان مفيد، امالى، مجلس 33، حديث 32، ص 198.

11 ـ نهج‌البلاغه، خ 176.

12 ـ همان، خ 180.

13 ـ براى نمونه، ر.ك: خطبه: 25.

14 ـ ابن‌شعبه حرّانى، تحف‌العقول، ص 50.

15 ـ ابن ابى‌الحديد، شرح نهج‌البلاغه، ج 20، ص 279.

16 ـ نهج‌البلاغه، خ 16.

17 ـ همان، خ 192.

18 ـ همان، خ 129.

19 ـ همان، خ 150.

20 ـ محمّدبن اسماعيل بخارى، الصحيح بحاشية عبدالهادى السندى، ج 1، ص 179.

21 ـ ر.ك: محمّدحسين دانش‌كيا، جمال كعبه شرحى بر تاريخ اسلام به روايت امام على(ع)، ص 289.

22 ـ محمّدتقى تسترى، نهج‌الصباغة فى شرح نهج‌البلاغة، ج13، ص607.

23 ـ نهج‌البلاغه، خ 131.

24 ـ همان، حكمت 272.

25 ـ محمّد محمّدى رى‌شهرى، موسوعه امام على‌بن ابى‌طالب(ع)، ص 119 / احمدبن ابى‌يعقوب يعقوبى، تاريخ يعقوبى، ترجمه محمّدابراهيم آيتى، ج 2،ص 179.

26 ـ محمّدبن حسن طوسى، الامالى، ص 87، ح 133.

27 ـ ابن‌شعبه حرّانى، تحف العقول، ص 50.

28 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 78، ص 46، ح 57.

29 ـ نهج‌البلاغه، خ 233.

30 ـ سيدجعفر شهيدى، تاريخ تحليلى اسلام، ص 67 / عبدالرحمن‌بن ابن‌خلدون، تاريخ ابن‌خلدون، ص 398.

31 ـ نهج‌البلاغه، خ 169.

32 ـ همان، خ 127.

33 ـ همان، خ 192.

34 ـ همان، خ 192.

35 ـ همان، نامه 53.

36 ـ همان، خ 122.

37 ـ همان.

38 ـ براى نمونه، بحث‌ها و استدلال‌هاى امام در مقابل خوارج، ر.ك: محمّدحسين دانش‌كيا، جمال كعبه، ص 230ـ127.

39 ـ نهج‌البلاغه، حكمت 58.

40 ـ ر.ك: رسول جعفريان، تاريخ سياسى اسلام، ج 2، ص 90.

41 ـ مُترف از ماده «ترف» به معناى نعمت است و مقصود، افراد ثروتمند و غرق در نعمتى است كه در سايه فزونى آن، راه طغيان را پيش گرفته و در اشباع غرايزخود رادع و مانعى نمى‌بينند. (ر.ك: جعفر سبحانى، منشور جاويد، ج 10، ص 375).

42 ـ محمّدتقى تسترى، نهج‌الصباغة فى شرح نهج‌البلاغه، ج9، ص543.

43 ـ نهج‌البلاغه، خ 3.

44 ـ ر.ك: ميرزا حبيب‌اللّه خويى، مناج‌البراغة فى شرح نهج‌البلاغه، ج 13، ص 70.

45 ـ ر.ك: نهج‌البلاغه، خ 16.

46 ـ نهج‌البلاغه، ن 62.

47 ـ ابراهيم ثقفى كوفى، الغارات، ج 1، ص 46.

48 ـ ر.ك: ميرزا حبيب‌اللّه خويى، منهاج‌البراعة فى شرح نهج‌البلاغه، ص 192و193.

49 ـ نهج‌البلاغه، خ 126.

50 ـ ر.ك: محمّدتقى جعفرى، شرح نهج‌البلاغه، ج 22، ص 113.

51 ـ ابراهيم ثقفى كوفى، الغارات، ج 1، ص 122.

52 ـ نهج‌البلاغه، خ 169.

53 ـ همان، خ 50.

54 ـ همان، خ 145.

55 ـ همان، ن 53.

56 ـ همان، خ 105.

57 ـ همان، خ 131.

58 ـ محمّد محمّدى رى‌شهرى، ميزان‌الحكمه، ترجمه حميدرضا شيخى، ج 2، ص 236.

59 ـ نهج‌البلاغه، ن 164.

60 ـ احمدبن على طبرسى، الاحتجاج، ج 1، ص 393.

61 ـ ابن ابى‌الحديد، شرح نهج‌البلاغه، ج 19، ص 161.

62 ـ همان، ج 7، ص 42ـ43.